

متن پرسش

به نام خدا با سلام و احترام خدمت استاد طاهرزاده: یکی دیگر از مبانی و ریشه های شکل گیری مدیریت غربی ضرورت کار تخصصی یا تخصص گرایی و تقسیم کار افراطی بود. صاحب نظران در این خصوص می نویسند: یکی از ویژگیهای کاپیتالیسم [یا نظام سرمایه سالاری]، ضرورت کار تخصصی و فراگیر و به تعبیری «برده وار» است (زرشناس، سرمایه سالاری: ۳۷). لذا با توجه به اهمیت تولید انبوه در نظام سرمایه داری غرب، تقسیم کار برای سازماندهی جامعه، ضرورت یافت و به همبستگی اجتماعی، مدد می رساند [ولی] ماهیت مادی و جسمانی یافت (رحیم پور ازغدی، گفتگوی انتقادی در علوم اجتماعی: ۶۵). نه تنها دانشمندان، بلکه تکنسین ها و حتی کارگران نیز باید به تخصص تن دهند، تخصصی که بعضی از جامعه شناسان از آن به عنوان «تقسیم کار» این همه تمجید می کنند؛ این امر کار مبتنی بر قوه عاقله را برای کارگران کاملاً امکان ناپذیر می کند. کارگران که با پیشه وران دوره های قبل بسیار فرق دارند، به برده های محض ماشین ها تبدیل شده اند و می توان گفت بخش های یک پیکر را تشکیل می دهند (گنون، بحران دنیای متجدد: ۱۲۹). تکامل جامعه از نظر تقسیم کار خواه ناخواه یک خطر بزرگ اجتماعی به دنبال خودش دارد و آن جدا کردن انسانها از یکدیگر است. قهراً فکر مشترک، عاطفه ی مشترک و گرایش مشترک در مردم کمتر وجود پیدا می کند و چون انسان ساخته می شود با علمی که تحصیل می کند، ساخته می شود با فنی که دارد، ساخته می شود با شغلی که دارد، انسانهایی که ساخته می شوند بکلی با یکدیگر متباین اند. بعلاوه چون کارها اختصاصی می شود، این مسئله ی تقسیم کار که می گویند سبب تکامل جامعه است - و راست است، سبب تکامل جامعه است - سبب نقص فرد است. ماشین کارش آنقدر دقیق شده که حتی کارگری که در یک کارخانه است سر از کار آن کارخانه در نمی آورد، فقط یک کار بسیار کوچکی مثلاً مراقبت کردن از حرکت فلان جزء این ماشین را به او سپرده اند که تو همیشه باید مراقب آن پیچ باشی که شل نشود. یک عمر چیزی که در دنیا می شناسد فقط همین پیچ است. وقتی تقسیم کار خیلی زیاد شد هر انسان، مخصوص یک کار می شود و ساخته ی این کار می شود، پس انسانیتی که مشترک میان انسانهاست کجا رفت؟ آن دیگر قربانی می شود. این است معنی اینکه اینها مدعی هستند که وقتی صنعت خیلی پیشروی می کند و کار کارگر تقسیم و یک کار جزئی می شود و بعد یک عمر فقط به همان یک کار باید مشغول بشود، او تبدیل به یک ابزار می شود، یعنی این دیگر انسان نیست، خودش می شود مثل یک ابزار، که اینها می گویند نوعی «از خودبیگانگی» است. آنوقت این انسان دیگر انسان نیست، یک ابزار است؛ مسخ می شود، یک انسان مسخ شده به ابزار است. این یک خصوصیت دوره ی ماشین و

سرمایه داری [است] (مطهری، فلسفه تاریخ جلد ۳: ۲۶۲-۲۶۱). ۱. با توجه به موارد فوق لطفا نظرتان را اعلام فرمایید؟ ۲. ما در مدیریت اسلامی فعلی باید کارها را چگونه تقسیم کنیم؟ از نگاه آرمانی مدیریت اسلامی نحوه کار و تقسیم آن چگونه است؟ کار از نگاه مدیریت اسلامی چگونه تعریف می شود؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله به مطالب ارزشمندی ورود پیدا کرده‌اید. چیزی که سخت امروز نیاز است مردم ما به خصوص جوانان متوجه باشند تا راز سرگشتگی و از خودبیگانگی بشر امروز را در ذات تکنولوژی جستجو کنند. ابتدا باید به خودآگاهی رسید. انسان به خود شناخت دارد ولی وقتی این شناسایی در نسبت با شخصی دیگر و یا چیزی دیگر و یا زمان دیگر معنا شود، خود آگاهی پیش می‌آید و در این رابطه خودآگاهی تاریخی، آگاهی انسان است به خودش در نسبت به زمانه و تاریخی که در آن به سر می‌برد. در فضای خودآگاهی تاریخی است که متوجه می‌شویم ذات انقلاب اسلامی از ذات فرهنگ غربی جدا است و انقلاب اسلامی بنا ندارد به قیمت یک جامعه‌ی تکنیکی انسان‌ها را قربانی کند. برادر! راه حل اصلی همچنان که قبلاً نیز عرض کردم این است که عالم ملکوت را در مقابل این بشر بگشایید - که معرفت نفس در این راه خیلی مفید است - و سپس جامعه را بر اساس نظم ملکوتی اداره کنیم. این است آن مدیریتی که امروز در خفا رفته‌است. باید جامعه توسط روحانیت و معنویت قدسی مدیریت شود و همان‌طور که جناب رنه‌گنون می‌گوید: انسان‌ها هر کدام خودشان نسبت خود را با وسایل زندگی تعیین کنند نه آن‌که وسایل یک نواخت توسط ماشین‌های انبوه ساز، سازنده وسایل زندگی بشر بشوند. وقتی بشر فهمید چه بلایی بر سر خود آورده و از این نوع تکنیک بانگاهی عمیق فاصله گرفت و زندگی زمینی خود را با عالم ملکوت ترکیب کرد دیگر طالب این نوع تولیدات نیست تا مدیریت تولید انبوه بتواند سرنوشت همه را در دست گیرد. موفق باشید